



دانشگاه باقرالعلوم (ع)
(غیر دولتی - غیر انتفاعی)

دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

دانشکده علوم اجتماعی

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته : فلسفه علوم اجتماعی

عنوان :

بررسی انتقادی تأثیر زمینه اجتماعی بر معرفت در اندیشه گادامر

از منظر حکمت صدرایی

استاد راهنما :

دکتر حمید پارسانیا

استاد مشاور :

دکتر سید محمدتقی چاوشی

نگارش :

میثم وانقی

تابستان ۱۳۹۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ: ۱۳۹۲/۰۸/۰۸
شماره: ۳۰۴۷۹
پرست:

صورت جلسه دفاعیه پایان نامه

با تأییدات خداوند متعال و با استعانت از الطاف حضرت ولی عصر (عج) جلسه دفاعیه پایان نامه کارشناسی ارشد آقای میثم واثقی دانشجوی رشته فلسفه علوم اجتماعی به شماره دانشجویی ۸۸۲۵۹۱۰۸ با عنوان: « بررسی انتقادی تاثیر زمینه اجتماعی بر معرفت در اندیشه گادامر از منظر حکمت صدرایی » با حضور هیأت داوران دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام در تاریخ ۹۱/۰۶/۲۵ برگزار شد، نظر هیأت داوران به شرح زیر اعلام می گردد.

○ غیر قابل قبول

○ قبول با درجه: « بسیار خوب » نمره: « ۱۸/۰۱ »
هجری ۱۳۹۲

امضاء	رتبه علمی	نام و نام خانوادگی	هیأت داوران
	دانشیار	حمید پارسانیا	استاد راهنما
	استاد یار	سید محمد تقی چاوشی	استاد مشاور
		عماد افروغ	نماینده تحصیلات تکمیلی

احمد احسانی
مدیر آموزش و تحصیلات تکمیلی
امضاء

سید سجاد آل غفور
کارشناس امور پایان نامه
امضاء

ماده ۲۰: پایان نامه توسط هیأت داوران در پنج درجه ارزشیابی شده و به هر درجه نمره ای تعلق می گیرد.

۱- نمره ۲۰ تا ۱۹	عالی	۲- نمره ۱۸/۹۹ تا ۱۸	بسیار خوب
۲- نمره ۱۷/۹۹ تا ۱۶	خوب	۴- نمره ۱۵/۹۹ تا ۱۴	قابل قبول
** محاسبه میانگین ارزشیابی هیأت داوران توسط نماینده شورای تحصیلات تکمیلی انجام می گیرد. **			

۵- نمره کمتر از ۱۴ غیر قابل قبول

تقدیم به:

تربیت شده مکتب «روح الله»

حسین روح الهی

معلمی که صداقتش را با خون امضا کرد و مفهوم بلند تعلیم و تعلم را
در آینه عمل ترسیم نمود؛ و بیرق گلوآژه‌های «دانش» و «بینش» و
«اراده» را در جبهه بی‌انتهای حقیقت برافراشته نگاه داشت...

تقدیر و تشکر

حمد بیکران ایزد منان را شاید که وسعت اندیشه داد تا بیاندیشم، قلم را به نورش امیدوار نمود تا آنچه را که یافتم به رشته تحریر در آورم و همت و اراده داد تا رساله حاضر را به پایان برسانم. بی تردید آنچه بر نفس نگارنده حاضر؛ و بر قلم جاری شد، یک تجلی از تجلیات آن وجود لایتناهی و لطفی از الطاف بیکرانش بود که بنده حقیر خود را شایسته حضور آن دانست، باشد مشمول تجلی اسم هادی او قرار گرفته باشم.

درود می‌فرستم به روح پر فتوح امام راحل، معمار کبیر انقلاب و شهدای انقلاب و جنگ تحمیلی که مجاهدتها و جانفشانی‌های ایشان شرایط را برای طرح این سنخ از مباحث در جامعه علمی مهیا نمود.

قدرشناسی ویژه را به استاد گرانمایه جناب حجت الاسلام و المسلمین حمید پارسانیا تقدیم می‌دارم؛ چرا که آن زمان که در ظلمت خانه علم مدرن در جستجوی حقیقت بودم، راهنمایم شد تا بیراه نرفته، به ندای فطرت خویش گوش سپرده و جهان پیرامون خود را از آن افق بنگرم. حق شناسی می‌کنم از استاد فرهیخته جناب آقای دکتر سید محمد تقی چاوشی که از او آموختم تا فارغ از تصورات موجود در جامعه علمی، با اندشمندان دیگر روبرو شده و آنان را چونان که هستند مطالعه کنم. از استاد داور خود جناب آقای دکتر عماد افروغ که داوری رساله را تقبل نمودند نیز صمیمانه سپاسگزارم.

همچنین از پدر و مادرم سپاسگزارم که همواره دعای ایشان بدرقه راهم بود و اگر موفقیتی حاصل شد از برکت وجود این عزیزان و دعای خیر ایشان است. همراهی و مجاهدتهای همسرم را که در طول دوران تحصیل با صبر و استقامت خود شرایط تحصیل علم را برای حقیر فراهم نمود، ارج می‌نهم. به امید اینکه این تقدیر گوشه‌ای از زحمات و مشقات شما خوبان را جبران نموده باشد.

چکیده

معرفت و ساختار حاکم بر آن از دیرباز در صدر توجهات فلاسفه قرار داشته است. این موضوع با دوباره شدن هستی به جهان عینی و جهان ذهنی در فلسفه دکارت مسائل جدیدی را برای فلسفه بعد ایجاد نمود. کانت که توانست دو نحله فلسفی منتج از دوئالیسم دکارتنی را جمع کند، با طرح مقولات استعلایی، قالبهایی را معرفی کرد که حصول معرفت نزد آدمی در چهارچوب آنها امکان پذیر می‌شد. این قالبها که نزد کانت ثابت و بین همه انسانها مشترک بودند، در فلسفه‌های نوکانتی صورتهایی متفاوت و متکثری می‌یابد. زمینه‌مندی معرفت و تأکید بر زمینه اجتماعی و تأثیر آن بر معرفت، از جمله نتایج تفکر نوکانتی است که در مسئله معرفت ایجاد شده است. رساله حاضر با روش گفتگو، تلاش دارد تا این مسئله را با ابعاد مختلف آن، موضوع گفتگوی میان هرمنوتیک فلسفی گادامر و حکمت متعالیه صدرایی قرار دهد. جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء بودن معرفت؛ عالم‌مندی، تاریخ‌مندی و ساختار دیالکتیکی معرفت؛ هویت معرفتی جامعه؛ فرهنگ و لایه‌مندی آن و افق توحیدی از جمله مهم‌ترین فروعاتی هستند که از طریق آن تحلیل‌هایی راجع به موضوع رساله حاصل می‌شود. با گذر از فروعات مذکور این نتیجه از منظر حکمت متعالیه صدرایی حاصل می‌شود که زمینه اجتماعی اگرچه استقلال فردی را در کسب معرفت ذائل نمی‌کند، اما نقش اعدادی در کسب معرفت داشته، می‌تواند در مسیر هویت یابی فرد سهیم باشد. همچنین معرفت توحیدی می‌تواند به عنوان معیاری برای نقد دیگر معارف که در حاشیه غفلت از توحید شکل گرفته‌اند واقع شود. نگاه خاص گادامر به فرهنگ و توجه او به امر متعال در ساختار دیالکتیکال معرفت و همچنین جایگاه زبان در نظام معرفتی او، از مهمترین فروعاتی هستند که تحلیل‌هایی را در اندیشه او راجع به موضوع رساله فراهم می‌آورند. از منظر گادامر هویت معرفتی انسان مستقل از تأثیر اموری چون فرد و جامعه بوده، لذا زمینه اجتماعی تنها جرقه‌های الهام علمی در انسان را شعله‌ور می‌سازد. تفاوتی که امکان نقد را برای حکمت صدرایی نسبت به فلسفه گادامر فراهم می‌سازد، معیار بودن معرفت توحیدی برای قرائت و نقد دیگر معارف است.

کلید واژه: ملاصدرا، گادامر، زمینه اجتماعی، تاریخ‌مندی معرفت، فرهنگ.

فهرست مطالب

فصل اول.....	۱
کلیات.....	۱
۱-۱- بیان مسئله.....	۲
۱-۲- اهمیت پژوهش.....	۵
۱-۳- پیشینه پژوهش.....	۵
۱-۴- سوالات اصلی و فرعی پژوهش.....	۷
۱-۵- مفهوم شناسی پژوهش.....	۸
۱-۵-۱- معرفت.....	۸
۱-۵-۲- زمینه اجتماعی.....	۸
۱-۵-۳- حکمت صدرایی.....	۹
۱-۵-۴- هرمنوتیک فلسفی گادامر.....	۹
۱-۶- روش پژوهش.....	۱۰
فصل دوم.....	۱۳
معرفت و زمینه اجتماعی از منظر حکمت صدرایی.....	۱۳
مقدمه.....	۱۴
۱- وجود شناسی معرفت.....	۱۵
۱-۱- بسیط الحقیقه.....	۱۶
۱-۲- اصالت وجود.....	۱۸
۱-۳- وحدت تشکیکی وجود.....	۲۰
۱-۴- عوالم وجود.....	۲۲
۱-۵- حمل حقیقت و رقیقت.....	۲۵
۱-۶- اشتداد در وجود.....	۲۶

- ۱-۷- حرکت جوهری ۲۶
- ۱-۸- جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس ۳۰
- ۱-۷-۱- حکمت مشاء ۳۰
- ۱-۷-۲- حکمت صدرا ۳۳
- ۱-۷-۳- نفس و معرفت ۳۵
- ۱-۹- تجرد برزخی قوه خیال ۳۶
- ۱-۱۰- قیام صدوری عالم خیال به نفس ۳۷
- ۱-۱۱- وجودی بودن معرفت ۳۹
- ۱-۱۰-۱- انواع ادراک ۴۱
- ۱-۱۰-۲- نحوه اتحاد در مدرکات خیالی ۴۲
- ۱-۱۰-۳- نحوه اتحاد در مدرکات عقلی ۴۴
- ۲- فروعات مبانی حکمت صدرا بی در مسئله معرفت ۴۷**
- ۲-۱- تجلی و حضور ۴۷
- ۲-۲- جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن معرفت ۴۸
- ۲-۳- عوالم وجود و عالم انسان ۴۹
- ۲-۴- زمانمندی و تاریخ‌مندی معرفت ۵۲
- ۲-۵- لایه‌مندی معرفت ۵۶
- ۲-۶- معرفت به توحید افق روشن سفر تاریخی نفس ۵۷
- ۲-۷- دیالکتیک و معرفت ۶۱
- ۳- زمینه اجتماعی و معرفت ۶۴**
- ۳-۱- اصالت فرد و جامعه ۶۴
- ۳-۲- نحوه وجود جامعه ۶۷
- ۳-۲-۱- جامعه چونان تجلی وجود مطلق ۶۸
- ۳-۲-۲- وجود حقیقی و اعتباری ۶۸
- ۳-۲-۳- هویت معرفتی جامعه ۶۹
- ۳-۲-۴- فرهنگ ۷۰
- ۳-۲-۵- تاریخ‌مندی فرهنگ ۷۲

۷۲۳-۲-۶- افق توحیدی و فرهنگ
۷۳۳-۲-۷- لایه‌مندی فرهنگ
۷۳۳-۳- تأثیر زمینه اجتماعی بر معرفت
۷۴۳-۳-۱- اهم فروعات مطرح‌شده
۷۵۳-۳-۲- تحلیل نهایی
۷۷ فصل سوم (معرفت و زمینه اجتماعی از منظر گادامر)
۷۸ مقدمه
۷۹ ۱- امتداد هرمنوتیک در اندیشه گادامر
۷۹ ۱-۱- گادامر و دغدغه حقیقت در علوم انسانی
۸۱ ۱-۲- مفاهیم اومانستی
۸۱ ۱-۲-۱- فرهنگ
۸۸ ۱-۲-۲- حس مشترک
۹۱ ۱-۲-۳- قوه حکم
۹۳ ۱-۲-۳- ذوق
۹۸ ۱-۳- پیشینه هرمنوتیک
۹۹ ۱-۳-۱- شلایرماخر
۱۰۱ ۱-۳-۲- دیلتای
۱۰۶ ۱-۳-۳- هوسرل
۱۰۷ ۱-۳-۴- هایدگر
۱۰۹ ۱-۳-۵- دیدگاه گادامر درباره سنت‌های هرمنوتیکی پیش از او
۱۱۲ ۲- وجود‌شناسی معرفت در اندیشه گادامر
۱۱۳ ۲-۱- آگاهی هرمنوتیکی
۱۱۵ ۲-۲- زبان
۱۱۷ ۲-۲-۱- زبان میانجی معرفت
۱۲۲ ۲-۲-۲- عمومیت و شمول زبان
۱۲۳ ۲-۲-۳- زبان و جهان
۱۲۵ ۲-۳- ساختار دیالکتیک معرفت

۱۲۷.....	۳- تأثیر زمینه اجتماعی بر معرفت
۱۲۸.....	۳-۱- اهم فروعات مطرح شده
۱۲۹.....	۳-۲- تحلیل نهایی
۱۳۰.....	فصل چهارم
۱۳۰.....	نقد و بررسی تأثیر زمینه اجتماعی بر معرفت در اندیشه گادامر از منظر حکمت صدرایی
۱۳۱.....	مقدمه
۱۳۲.....	۴-۱- موافقت‌ها، دقت‌ها، نقدها
۱۳۹.....	منابع
۱۳۹.....	منابع فارسی
۱۴۱.....	منابع عربی
۱۴۲.....	منابع لاتین

فصل اول

کلیات

۱-۱- بیان مسئله

از زمان پیدایش تفکرات فلسفی، معرفت و ساختار حاکم بر آن در صدر توجهات فلاسفه قرار داشت. این تفکرات در زمان رنسانس چهره‌ای متفاوت به خود یافت، تا اینکه سرانجام در سده هفدهم با ظهور رنه دکارت^۱ (۱۶۵۰-۱۵۹۶) راه جدیدی گشوده، اندیشه و جهان‌بینی آدمی را از بیخ و بن دگرگون ساخت.

مهم‌ترین کار دکارت تأکید بر معرفت؛ یعنی چگونگی حصول شناخت برای آدمی بود. اصل معروف او: من می‌اندیشم پس هستم^۲، زاویه دید و جهان‌بینی آدمی را در مسائل فلسفی زیر و زبر کرد. انسانی که تا به آن زمان برای رسیدن به معرفت به ندای هستی گوش می‌سپرد، از آن پس باید درون خود به جستجوی هستی می‌رفت و ذهن شناسنده را اساس کار قرار می‌داد. دکارت به این نتیجه رسید که جهان به یک ضربه به دو پاره تقسیم می‌شود: در یک سو نفس و جان انسانی که اندیشه مقوم آن است؛ و در سوی دیگر شیء مادی دارای ابعاد و ممتد. دوئالیستی که از زمان دکارت به وجود آمد، در فلسفه اروپایی بعد از او آثار عمیقی بر جای گذاشت. جمعی از فلاسفه، آگاهی یا معنا را اصل قراردادند و مکتب اصالت معنا یا ایدئالیسم را به وجود آوردند و عده‌ای بلعکس ماده را اصیل شناخته و اصالت ماده را بنیان نهادند.

لاک^۳ خط مادی فلسفه دکارت را پی گرفت و نتایجی را به دست آورد که فلسفه هیوم^۴ نقطه اوج آن بود؛ و لایبنیتس^۵ کوشید گرایش معنوی یا ایدئالیستی فلسفه دکارت را بسط و پرورش دهد. هیوم که تجربه‌گرایی را به بن بست خود رسانید، کسی بود که شدیدترین تکان را به کانت^۶ داد و به قول خود کانت، چرت جزمی او را پاره کرد. کانت هرچه بیشتر پیش رفت، بیشتر به کار جزمیان و اندیشه آن‌ها شک کرده و اصلاً منکر شد که علمی به نام مابعدالطبیعه یا متافیزیک امکانپذیر باشد. او با رد مابعدالطبیعه آن را به صورت علم به حدود معرفت انسانی تبدیل کرد.

1 . René Descartes

2 . cogito ergo sum.

3 . John Locke.

4 . David Hume

5 . Gottfried Wilhelm Leibniz

6 . Immanuel Kant

کانت به دنبال آن بود تا اعتبار روش علمی را در نفس خودش، بدون مسلم انگاشتن امری متعال^۷ ثابت کند. نظرگاه جدیدی که کانت برای برون‌رفت از مشکلات تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی یافت «استعلایی»^۸ نام داشت. قالب‌ها یا صورت‌های مستقل از تجربه را که حصول معرفت نزد آدمی، در چارچوب آن‌ها امکان‌پذیر می‌شود، کانت استعلایی می‌خواند.

انقلابی که کانت در فلسفه ایجاد می‌کند در پسینیان او نفیاً و اثباتاً تأثیرگذار بود. شکاف به وجود آمده بین جهان ماده و ذهن که در اندیشه دکارت توسط وجود لایتناهی و متعالی پر شدنی بود، با طرحی که کانت برانداخت، به جدایی مطلق بین شیء فی‌نفسه و پدیدار، تبدیل شد. این دوگانگی سخت بر جمعی از فلاسفه آلمان گران آمد و بسیاری بزرگترین هدف خویش را در گذشتن از مرز فلسفه کانت و بازگردانیدن یگانگی از دست رفته نفس آدمی قراردادند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که معلوم یا عین متعلق معرفت و اصلاً هر عینی در کائنات یکسره محصول تعقل ماست، فیثسته، شلینگ، هگل، شونپهاور از این نظر که با حذف شیء فی‌نفسه منظومه‌های فلسفی خویش را بر حکمت کانت بنیاد نهادند، همه فرزندان او بشمار می‌روند.

جریان دیگری که متأثر از فلسفه کانت پدید آمد جریان فکری نوکانتی است. نوکانتی‌ها نیز تکلیف فلسفه را نقد و سنجش معرفت بشری می‌دانستند. اصل اساسی در مکتب نوکانتی‌ها پرهیز از ساختن نظام فلسفی فراگیر و مخالفت با بحث درباره وجود بود. ایشان معتقد بودند نقد و سنجش اصولی معرفت منطقاً بر هر دانش خاص اولویت دارد. متفکران نوکانتی اگرچه در تعبیر و تأویل آموزه‌های کانت و نتایجی که از آن تعالیم می‌گرفتند باهم اختلاف داشتند، اما همه در اصول و روش کار هم داستان بودند.

کانت قوه فهم را بین همه مشترک دانسته و آن را خودآگاهی به طور کلی نام می‌دهد. به این اعتبار می‌توان گفت معرفت حاصله عینیت دارد چون قوای شناختی همه انسان‌ها در هر جا و هر وقت یکی است، اما متفکران نوکانتی با وجود همه اختلاف‌ها هرچه جلوتر رفتند بیشتر از مبانی کلی معرفت به ماده و محتوای فرهنگی رسیدند؛ یعنی زمینه‌های فرهنگی متفاوت، قالب‌های متفاوتی را در مسیر معرفت قراردادند، در نتیجه به معرفت‌های متفاوت منجر می‌شود.

7. *transcendent*.
8. *transcendental*.

این جهت‌گیری را می‌توان در فلسفه مارکسیستی نیز مشاهده نمود. مارکسیست‌ها نیروی شناخت بشر را تابع سیر تکامل تاریخ می‌دانستند. در فلسفه مارکسیستی شروط پیشینی حصول معرفت ناشی از عمل اجتماعی آدمی تلقی می‌شد، که به عقیده آن‌ها هم دارای جنبه جسمانی بود و هم جنبه روانی. به این ترتیب در مارکسیسم هستی اجتماعی انسان است که معرفت وی را موجب می‌گردد. همچنین هورکهایمر، آدورنو، مارکوزه و هابرماس؛ متفکرین مکتب فرانکفورت، از دیگر فلاسفه‌ای هستند که تحت تأثیر فلسفه استعلایی کانت، تاریخ را مبدأ تفکر اجتماعی قرارداده و معتقد هستند که شناخت آدمی مقید به شرایط تاریخی است.

به این ترتیب در نتیجه فلسفه کانت شاهد فلسفه‌هایی هستیم که در آن‌ها -به تعبیری- زمینه‌های اجتماعی اعم از تاریخ، فرهنگ و... مقولات استعلایی قلمداد می‌شوند که بر معرفت انسانی تأثیرگذار هستند.

هایدگر⁹ معروف‌ترین فیلسوف قرن بیستم، با نقد فلسفه‌های پیشین به احیای بحث از وجود می‌پردازد. مسئله هایدگر تقرب به هستی است لذا طرح پرسش از هستی را بنیان می‌نهد. او انسان را به عنوان تنها هستومندی که ظرفیت شناخت هستی را دارد، معرفی نمود. انسان برای هایدگر دازاین است، دازاین یعنی در جهان بودن، با این تعبیر هایدگر، انسانی که تا کنون هویتش جدای از هستی تصور می‌شد، ذات او در هستی دیده شد.

گادامر¹⁰ دیگر فیلسوف این عصر با بستر وجود شناسی هایدگر به وجود شناسی معرفت می‌پردازد. مسئله گادامر این است که فهم چگونه ممکن است. از آنجا که او فهم را یک واقعه می‌داند، می‌پرسد فهم چگونه اتفاق می‌افتد. منطق و عوامل در این واقعه چیست؟

در مباحثی که گادامر از ماهیت فهم ارائه می‌دهد، از مفاهیمی چون فرهنگ، سنت، افق و موقعیت هرمنوتیکی و نحوه تأثیر آن‌ها بر معرفت استفاده شده که به تعبیری که پیش از این گذشت حاکی از تأثیر زمینه اجتماعی بر معرفت است. اما این مسئله در گادامر بر مبنایی که در انتقاد با مبانی کانت است بنیان یافته است. آیا مبنای گادامر در پردازش این مسئله منجر به نسبیت معرفتی می‌شود؟ از آنجا که عدم امکان فهم مشترک و نسبیت حقیقت با مبانی حکمت

9 . Martin Heidegger

10 . Hans Georg Gadamer.

متعالیه در تعارض است، تأثیر زمینه اجتماعی در معرفت از منظر حکمت متعالیه صدرایی چگونه و چه نقدهایی از این منظر به هرمنوتیک فلسفی گادامر وارد است؟

۱-۲- اهمیت پژوهش

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسئله انقلاب فرهنگی و اسلامی سازی علوم، خصوصاً در زمینه علوم انسانی، در رأس دغدغه‌های اندیشمندان و دلسوزان آن قرار گرفت. در طول حیات این انقلاب، نظریات متفاوتی در حاشیه این دغدغه به وجود آمد. عده‌ای از افق پوزیتویستی به این مسئله نگریسته و در مطلوب‌ترین صورت، کار مقایسه‌ای احادیث و آیات را با نظریات غربی موجود، در دستور کار خود قرار دادند و عده‌ای نیز وارد زمین بازی پست‌مدرن شده و فرصت را برای ارائه نظریات دینی هم عرض دیگر نظریات غنیمت شمردند. غافل از اینکه هر یک از این مکاتب فلسفی از مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی نشأت گرفته‌اند که در مقایسه با مبانی فلسفه اسلامی، هستی را محدود یا انکار نموده و با تقلیل هویت انسان به زندگی این جهانی، ساحت‌های دیگر وجودی او منکر می‌شوند.

رساله حاضر در ابتدا تلاشی است تا بر اساس مبانی فلسفه اسلامی^{۱۱}، در راه ارتقاء علوم انسانی اسلامی قدم بردارد؛ و از آنجایی که هستی معرفت و نحوه تأثیر و تأثر آن، از موضوعاتی است که همت فیلسوفان صاحب‌نظر در این رشته، خصوصاً فیلسوفان قاره‌ای را متوجه خود نموده است^{۱۲}، بازخوانی این موضوع از منظر حکمت صدرایی می‌تواند قدمی در بومی‌سازی علوم انسانی باشد.

۱-۳- پیشینه پژوهش

تا کنون چهار رساله کارشناسی ارشد در مورد گادامر نگارش شده است که عبارت‌اند از:

^{۱۱} . حضرت آیت الله جوادی آملی در راه حل پیشنهادی خود در این رابطه می‌فرمایند: «به غیر از فلسفه که سکولار [الابشرط] پدید می‌آید، علوم دیگر یا الحادی پدید می‌آیند، یا الهی، غیر از فلسفه هیچ علم دیگری در جهان بی‌تفاوت نیست یا ملحدانه متولد می‌شود یا موحدانه». (عبدالله جوادی آملی، ویژگی‌های فلسفه و نسبت آن با سایر علوم، در فصلنامه پژوهشی اسراء، شماره ۵، پاییز ۱۳۸۹)

^{۱۲} . مفاهیمی چون افق (*horizon*)، زیست‌جهان (*Life-World*)، چشم‌انداز (*perspective*)، زمینه (*context*)، قاعده (*Rule*)، از جمله مفاهیمی هستند که حکایت از تأثیرپذیری معرفت داشته و در حاشیه مباحث علوم اجتماعی به وجود آمده‌اند.

حقیقت و نسبیت در فلسفه گادامر نوشته علیرضا سفرازی: در این پایان‌نامه تلاش شده تا با بررسی ابعادی از هرمنوتیک گادامر مرتبط با عینیت و نسبیت، منشأ اختلافات میان گادامر و منتقدانش شناخته شود و هویت هرمنوتیکی گادامر در برابر روش گرایبی و مسئله نسبیت بررسی شود.

فهم متن بر اساس هرمنوتیک فلسفی گادامر: نوشته کامران سامانی زادگان. این رساله درصدد تبیین آراء گادامر با تأکید بر شرح مفاهیمی چون پیش‌داوری، کاربرد، سنت، افق و نقش آن‌ها در فهم است.

تبیین اصول هرمنوتیک گادامر و تطبیق آن بر مبانی معرفتی نواندیشان مسلمان معاصر: نوشته جهانگیر مسعودی. این رساله با مسئله قراردادن سنت و تجدد و بررسی جریان فکری تجددگرایی هرمنوتیک را به عنوان یکی از گفتمان‌های پدید آمده از این جریان معرفی نموده و به مقایسه آن با هرمنوتیک گادامر می‌پردازد.

هرمنوتیک در اندیشه هایدگر و گادامر، نگارنده، علی سمندری: این رساله کوششی است برای ارائه کردن تصویری روشن از هرمنوتیک فلسفی هایدگر و گادامر، با تمرکز بر دو کتاب «هستی و زمان» و «حقیقت و روش».

چند کتاب نیز در این رابطه به چاپ رسیده است:

تاریخ‌مندی فهم نوشته امداد توران. این کتاب شرح خوبی از بخش دوم کتاب **حقیقت و روش** گادامر است.

درآمدی بر هرمنوتیک نوشته احمد واعظی، بخشی از این کتاب به تشریح اندیشه گادامر اختصاص دارد.

فهم در دام تاریخی‌نگری، محمد عرب صالحی: بخش اول این کتاب به تاریخی‌گروی اختصاص دارد. بخش دوم به بررسی اندیشه گادامر و بخش سوم نیز نقد آن است.

وجه مشترک تمام آثار نام‌برده را می‌توان شرحی از گادامر بر اساس کتاب **حقیقت و روش** و بعضاً از برخی دیگر از آثار او دانست. اما دو مورد اخیر، علاوه بر اینکه توصیف نسبتاً

مفصلی از گادامر ارائه می‌دهند، شامل نقد این فیلسوف نیز هست. عمده نقد آن‌ها با این عنوان هست: مراد گادامر از حقیقت؛ نسبی‌گرایی در گادامر؛ و مسئله پیش‌داوری. با مطالعه این آثار روشن می‌شود که بحث در مورد گادامر و نقد از نسبی‌گرایی در اندیشه او به نحو کافی شده است و احتیاج به نگارش رساله‌ای مجدد با همان عناوین و مسائل نیست. وجه تمایز رساله حاضر با دیگر پژوهش‌ها از این قرار است: رساله حاضر تلاش دارد تا اولاً به شرح هرمنوتیک گادامر با تأکید بر ابعاد اجتماعی آن بپردازد؛ ثانیاً همین مقدار بحث از گادامر، صرفاً جنبه‌ی طریقی، برای طرح و بیان مسئله مورد بحث را از منظر حکمت صدرایی دارد.

در مورد پیشینه تحقیق در حکمت صدرایی می‌توان گفت، نگارنده با اشراف نسبی که در موضوع داشته، کاری منسجم و مبسوط در این زمینه نیافته است. سلسله مقالات حجت الاسلام حمید پارسانیا در هفته‌نامه پنجره با عناوین جهان‌های اجتماعی که اکنون به صورت کتابی مستقل با همین عنوان چاپ شده است؛ و مباحث آیت‌الله جوادی آملی در کتاب رحیق مختوم مبحث حرکت، درس گفتارهای علامه حسن‌زاده آملی در باب اتحاد عاقل به معقول و همچنین مباحث علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم راهنمای راقم این سطور در تدوین این رساله بوده است.

۱-۴ - سؤالات اصلی و فرعی پژوهش

سؤال اصلی پژوهش عبارت از این است که: «زمینه اجتماعی چه تأثیری بر معرفت از دیدگاه گادامر دارد و چه نقدهایی از منظر حکمت صدرایی بر آن وارد است». از آنجا که منظر حکمت صدرایی را به عنوان مبنای خود در بازخوانی و نقد و بررسی دیدگاه گادامر در این زمینه قرار دادیم، ابتدا لازم است، این موضوع را از منظر حکمت صدرایی بازخوانی نماییم لذا اولین سؤال فرعی این پژوهش که عنوان فصل دوم را تشکیل می‌دهد، نسبت معرفت و زمینه اجتماعی از منظر حکمت صدرایی است. بعد از روشن شدن مبنای مختار، در فصل بعد، نسبت معرفت و زمینه اجتماعی از منظر گادامر را از نظر گذرانده و در فصل پایانی به سؤال اصلی برگشته و با یافته‌های موجود به آن پاسخ داده خواهد شد.

۱-۵- مفهومی شناسی پژوهش

مهم‌ترین مفاهیمی که در سراسر رساله حاضر خواننده با آن‌ها مواجه است: معرفت، زمینه اجتماعی، حکمت صدرایی و هرمنوتیک فلسفی گادامر، خواهد بود. در ادامه توضیح مختصری از این مفاهیم که نشان‌دهنده مراد نگارنده در بکارگیری آن‌ها است خواهد آمد. ذکر این نکته لازم است که در انتخاب مفهوم اول و دوم سعی شده است تا به گونه‌ای گزینش شوند تا تعیین یافته نسبت به نظام معرفتی خاصی نباشند.

۱-۵-۱- معرفت^{۱۳}

مراد از معرفت در عنوان رساله مطلق ادراک و باور است. این معنی که قدر جامع بین دو نحله فلسفی مورد بررسی بوده، مجموعه مباحثی به همراه دارد که در رابطه با ماهیت معرفت انسان و نحوه گسترش آن مطرح می‌شود. این سلسله از مباحث در فلسفه غرب شاخه‌ای را به عنوان معرفت‌شناسی^{۱۴} به خود اختصاص داده است.^{۱۵} تفاوت در مبانی فلسفی، موجب گسترش؛ و یا حتی دگرگونی این مباحث می‌شود، که در بیان مسئله به گوشه‌ای از آن‌ها اشاره شد.

۱-۵-۲- زمینه اجتماعی

وقتی اصطلاح زمینه در کنار اصطلاح معرفت بکار برده می‌شود، اشاره به ابتناء و تأثیرپذیری معرفت دارد.^{۱۶} اما عامل تأثیرگذار در نحله‌های مختلف فلسفی متفاوت و عمدتاً جنبه اجتماعی دارند. به عنوان نمونه، آندرو سایر^{۱۷} در کتاب *روش در علوم اجتماعی*^{۱۸} فصلی را به عنوان معرفت در زمینه^{۱۹} اختصاص داده و بعد از نقد جریان‌های پوزیتیویستی و هرمنوتیکی از کار و تعامل ارتباطی^{۲۰} به عنوان زمینه‌های معرفتی یاد می‌کند.^{۲۱} *هابرماس*^{۲۳}

13 . Knowledge.

14 . epistemology

15 . Routledge encyclopedia of philosophy, entry: knowledge.

16 . Routledge encyclopedia of philosophy, entry: contextualism, epistemological.

17 . Andrew Sayer.

18 . method in social science.

19 . knowledge in context.

20 . work and communicative interaction.

21 . Andrew Sayer, method in social science, second edition, London and New York, Routledge, 1992, pp 12-44.

۲۲ . آندرو سایر، روش در علوم اجتماعی رویکرد رئالیستی، ترجمه عماد افروغ، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸، صص ۴۹-۱۳.

23 . Habermas.

معتقد است که معرفت بر دوش ستون‌های دوگانه کار مادی و زبان بشری بنا شده است، او در کتاب *معرفت و علایق بشری*^{۲۴} از سه علاقه فنی، عملی و رهایی‌بخش که از فعالیت اجتماعی مختلف نشئت می‌گیرند، به عنوان عوامل تأثیرگذار بر معرفت یاد نموده، به نحوه تأثیرگذاری آن‌ها می‌پردازد.^{۲۵}

با توجه به این توضیحات، نگارنده تحت عنوان معرفت و زمینه اجتماعی به دنبال عوامل اجتماعی تأثیرگذار بر معرفت و نحوه تأثیرگذاری آن‌ها در حکمت متعالیه صدرایی و هرمنوتیک فلسفی گادامر هست.

۱-۵-۳- حکمت صدرایی

این فلسفه که موسوم است به «حکمت متعالیه» به وسیله صدرالمتألهین شیرازی مشهور به ملاًصدرا در قرن یازدهم هجری تأسیس شد و از آن به بعد محور تمام تعلیمات فلسفی در ایران، تحقیقاتی بود که این دانشمند در مسائل مهم فلسفی به عمل آورد.

تحقیقات صدرالمتألهین بیشتر در فلسفه اولی و حکمت الهی است. ملاًصدرا آنچه در این زمینه از قدمای یونان و بالأخص افلاطون و ارسطو رسیده بود و آنچه حکمای بزرگ اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی و شیخ اشراق و غیره توضیح داده بودند یا از خود افزوده بودند و آنچه عرفای بزرگ با هدایت ذوق و قوت عرفان یافته بودند به خوبی هضم کرد و از نو اساس جدیدی را پی ریزی کرد و آن را بر اصول و قواعدی محکم و خلل‌ناپذیر استوار کرد و از جنبه استدلال و برهان، مسائل فلسفه را به صورت قواعد ریاضی در آورد که هر یک از دیگری استخراج و استنباط می‌شود و به این وسیله فلسفه را از پراکندگی طرق استدلال بیرون آورد.^{۲۶}

۱-۵-۴- هرمنوتیک فلسفی گادامر

هرمنوتیک فلسفی گادامر آمیزه‌ای از آرای هیدگر، به ویژه در هستی و زمان است. هیدگر با توجه عمیق به هستی و پرداختن به هستی‌شناسی بنیادین با هرمنوتیک پیش از خود فاصله جدی و فراوانی گرفت و در مسیر هرمنوتیک چرخشی اساسی ایجاد کرد؛ گادامر بر آن بود که تحلیلی از فهم و تجربه هرمنوتیکی ارائه دهد و بنیان هستی‌شناختی فهم و شرایط

24. *knowledge and human interests.*

۲۵. ایون شرت، فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷، صص ۳۰۴-۳۰۰.

۲۶. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ۲۷ جلد، تهران، صدرا، ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۳۰.

وجودی حصول آن را تفسیر کند. او ایده فلسفی خویش را بر مقوله فهم متن و آثار هنری و ماهیت علوم انسانی تطبیق می‌کند و به این وسیله به طور مستقیم به بسیاری از پرسش‌های اصلی هرمنوتیک پیش از هیدگر نقب می‌زند و درباره مباحثی نظیر امکان فهم عینی، مسئله حقیقت در علوم انسانی، جایگاه روش در وصول به فهم عینی و حقیقی، امکان دستیابی به فهمی برتر از یک اثر و مانند آن اظهار نظر می‌کند. دستاورد کاوش فلسفی او ارائه الگویی دیالکتیکی برای تجربه هرمنوتیکی است.^{۲۷}

گادامر توجه و علاقه خاصی به فلسفه یونانی دارد و در بسیاری از مباحث به گونه‌ای از تفکر ارسطو و به ویژه افلاطون مدد می‌گیرد. کم‌تر بحثی را می‌توان سراغ گرفت که با تفسیر، نقل، نقد و یا تأیید آرای یکی از این دو فیلسوف همراه نباشد.

از میان فیلسوفان متأخر، علاوه بر هیدگر، هگل نیز بیش از سایرین توجه گادامر را به خود جلب کرده است. البته تحسین عمیق وی نسبت به برخی نظریات هگل به معنای پذیرش تمام‌عیار آن‌ها نیست. در مواردی که گادامر ملهم از هگل است این پذیرش را با مقداری دخل و تصرف و پاره‌ای نقدها همراه می‌کند.^{۲۸}

۱-۶- روش پژوهش

مراد از روش در اینجا به هیچ‌وجه روش به معنای مدرن آن یعنی بکارگیری قواعدی برای رسیدن به واقع نخواهد بود، چه اینکه روش با چنین ماهیتی محدودکننده حقیقت است، نه راهبر به سمت حقیقت، بلکه مراد از روش همان معنای منطقی آن یعنی، صیانت نفس از خطا در مسیر رسیدن به حقیقت است.

روش اتخاذشده در این رساله که نگارنده سعی در پایبندی به آن را تا انتها دارد، روش **گفتگو** و یا به تعبیری **دیالکتیک**^{۲۹} است. دیالکتیک یادآور روش سقراط و افلاطون در راه کسب معرفت و همچنین برخورد با طرف مقابل برای رفع اشتباه و اثبات خطای آنان، است.^{۳۰}

۲۷. احمد واعظی، درآمدی بر هرمنوتیک، چاپ ششم، تهران، سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۳۰۱.

۲۸. همان، ص ۲۰۹.

29 . *dialectic*

۳۰. مرتضی مطهری، ج ۶، ص ۷۱.

علت انتخاب این روش به عنوان روش پژوهش قرابت و عنایتی است که این دو فیلسوف نسبت به این روش دارند.

اگرچه این عنوان روشی را نمی‌توان در آثار ملاصدرا یافت، اما با مروری بر متن آثار ایشان، خصوصاً اسفار، می‌توان از شیوه مواجهه او با دیگر فلاسفه، تحقق عملی آن را به نظاره نشست. صدرالمتألهین در طرح موضوعات و بیان دیدگاه خود نوعاً ناظر به بحث‌های پیشینیان و مفاهیم آنان پیش می‌روند، و غالباً طرف گفتگوی ایشان فیلسوفان پیش از او از جمله ابن‌سینا و فخر رازی، شیخ اشراق و گاهی هم متکلمان هستند. ایشان همواره در قدم اول بررسی یک موضوع، مسیری را که دیگران آمدند، با آن‌ها آمده، با آن‌ها هم زبان می‌شود. در مرحله بعد مبنای خود را مطرح می‌کند، و نهایتاً تحولی را که بر اساس مبنای خویش در بحث به وجود می‌آید، دنبال می‌کند. گاهی نتیجه تحول این است که اقوال دیگران را بر اساس مبنای خود تأویل می‌کند؛ و گاهی مطلب جدیدی آشکار می‌شود که تنها از دریچه مبنای ایشان امکان‌پذیر است.

به این ترتیب، ملاصدرا با مطرح نمودن نظرات پیشینیان اولاً فرصت ارائه نظر به آن‌ها می‌دهد، یعنی به کلام آن‌ها توجه نموده و برای آن ارزش قائل است. که عموماً این فرایند با عباراتی چون فان قلت، لعلک تقول و... بیان می‌شود. ثانیاً طرح نظر پیشینیان به مثابه امکان و یا به عبارت دیگر دریچه‌ای می‌داند که به سمت مبنای او گشوده شده و فرصت ظهور حقیقت در موضوع مورد بحث می‌دهد. حاصل این گشودگی و ظهور، تحولی است که در موضوع مورد بحث صورت می‌گیرد.

گادامر پیشینه افلاطونی این روش را متذکر شده و گفتگو را منطق کسب معرفت معرفی می‌کند. او نیز برای بیان دیدگاه خود ابتدا دیدگاه پیشینیانی چون افلاطون، هگل، هوسرل و... را در منظر خود قراردادده و بر اساس افق خود به نتیجه‌ای نو می‌رسد. گادامر، گفتگوی واقعی را گفتگویی می‌داند که هدایت آن کمتر به خواست و اراده یکی از دو طرف وابسته باشد. لذا او گفتگویی را موفق می‌داند که هرگز آن چیزی نباشد که طرفین بخواهند هدایتش کنند:

قاعدتاً درست‌تر و دقیق‌تر خواهد بود اگر بگوییم ما به گفتگو کشیده می‌شویم، یا حتی درگیر می‌شویم... افراد درگیر در گفتگو پیش از آنکه راهبر گفتگو باشند